

نمایشگاه «چشم‌درچشم» که از ۱۵ مهرماه در موزه هنرهای معاصر تهران افتتاح شده است، برای چندمین بار متوالی به دلیل استقبال زیاد و صف‌های طولانی بازدید از این نمایشگاه، تمدید شد.

نمایشگاه چشم‌درچشم (پرتره در هنر مدرن و معاصر)، بیش از ۱۲۰ اثر منتخب از آثار ایرانی و خارجی گنجینه موزه هنرهای معاصر تهران را با رویکردی پژوهشی،

### «چشم در چشم» باز هم تمدید شد

گفت‌وگو با محسن بهرامی، گوینده کتاب «مسیح بازمصلوب»

# ترجمه‌های خوب قدیمی هنوز زنده است

«مسیح بازمصلوب» اثر نیکوس کاوانتزاکیس، نویسنده شهیر یونانی است که در بین ایرانیان با این اثر و «زوربای یونانی» شناخته شده است. با این‌که سال‌های زیادی از انتشار این کتاب گذشته اما جای خالی نسخه صوتی آن همیشه احساس می‌شد. این کتاب که با ترجمه محمد قاضی، مترجم برجسته کشورمان ترجمه و از سوی نشر خوارزمی منتشر شده، به تازگی با همکاری مؤسسه ماه‌آوا صوتی شده و در پلتفرم‌های کتاب قابل شنیدن است. به همین مناسبت با محسن بهرامی، گوینده این اثر که از مداپیشگان با تجربه کتاب است، گفت‌وگویی داشتیم که در ادامه می‌خوانید.

ساجده سلیمی روزنامه‌نگار

**[۱] در ابتدا نظرتان را راجع به کلیت داستان بگویید.**

داستان مسیح بازمصلوب یک قصه انسانی و بسیار جذاب است. انسان‌های این داستان شبیه همان آدم‌هایی هستند که ما می‌شناسیم و اتفاق‌هایی را رقم می‌زنند که گاهی تلخ است و گاهی شیرین. کاراکترهای این رمان نیز بسیار زنده و پویا هستند. در عین حال که ترجمه کتاب هم خیلی خوب بود. من شخصا خیلی روی ترجمه‌ها حساس هستم. مخصوصا ترجمه‌های جدیدتر ما که اغلب متأسفانه خوب نیستند اما در این اثر ترجمه کتاب کمک می‌کرد که بتوانم در لحن‌ها بهتر آدم‌ها را پیدا کنم. کتاب بسیار جذاب بود، گاهی خودم خنده‌ام می‌گرفت و همین خنده به مرور به یک بغض عجیب و غریب تلخ تبدیل می‌شد. امیدوارم خروجی کار هم خوب شده باشد و وقتی مخاطب می‌شنود، آن را دوست داشته باشد و من هم در برابر این رمان بسیار گرانسنگ کاری کرده و هم قدوقواره آن ظاهر شده باشم.

**[۲] نوع روایت و راوی کتاب را چطور دیدید؟**

کتاب مسیح بازمصلوب یک راوی کلی دارد که قصه را روایت می‌کند. بقیه شخصیت‌ها هم که به مرور وارد قصه می‌شدند، من سعی می‌کردم تا حدی به این‌ها شخصیت‌بخشی کنم و خطوط دور این آدم‌ها را ترسیم کنم و یک تیپ‌سازی خیلی ساده اما جذاب برای شان ایجاد کنم اما یک چالش بزرگ در طول خوانش کتاب این بود که این کاراکترها همه هم سن‌وسال بودند. یعنی اکثرا مردان میان‌سال بودند و این کمی ایجاد تمایز را سخت می‌کرد اما به هر حال با توجه به کاراکتر، موقعیت اجتماعی‌شان در روستا و مشاغلی که دارند، سعی کردم به کمک صدا بردار خوب‌مان رنگ متنوعی را در لحن و صدا و نوع حرف‌زدن این شخصیت‌ها ایجاد کنم. **[۳] بعضی معتقدند بعد از گذشت ۳۰ سال باید ترجمه دوباره‌ای از کتاب انجام شود؛ با توجه به این‌که سال‌های زیادی از ترجمه اثر گذشتۀ آیا نیازی به بازترجمه هست یا خیر؟**

من خیلی با این موضوع موافق نیستم که اگر ۳۰ سال از ترجمه کتاب گذشته حتما باید یک ترجمه جدید از آن انجام بشود. وقتی ترجمه خوب است و مترجم حق مطلب را ادا کرده و در این سفری که از زبان مرجع به زبان مقصد داشته خوب عمل کرده و لحن نویسنده و کاراکترها خیلی مناسب خودش را نشان می‌دهد، چه‌دلیلی دارد که دوباره آن را ترجمه کنیم؟ وقتی یک ترجمه خوب وجود دارد، دلیلی ندارد؛ بهتر است همان ترجمه خوب را خوب بخوانیم! لحنی که آقای قاضی در این رمان پیاده کرده و نوع استفاده از کلمات به‌گونه‌ای است که فضا و تاریخی که این قصه در آن روایت می‌شود را بهتر متوجه می‌شویم. زبان روزمره امروزی که با آن صحبت

در قالب‌هایی چون نقاشی، مجسمه و عکس از هنرمندانی نظیر فرانسیس بیکن، لوترک، پیکاسو، ونسان ونگوگ، اندی وار هول، جیاکومتی، جیمز انسور، مونه، جیم دایین، رابرت راشنبرگ، فرنان لژه، خوان میرو، کمال‌الملک، بهمن محصص، مارکو گریگوریان، محمود جوادپور، احمد اسفندیاری، ژازه تباتبایی، کامبیز درم‌بخش، غلامحسین نامی،

مهدی‌سحابی، فرشید ملکی، کوروش گلناری و... به نمایش گذاشته است.

علاقه‌مندان می‌توانند تا ۲۳ دی‌ماه به جز دوشنبه‌ها از ساعت ۹ صبح تا ۶ عصر از نمایشگاه «چشم‌درچشم» در پنج گالری و نمایشگاه «مروری بر زندگی و آثار مارکو گریگوریان» در سه گالری موزه هنرهای معاصر تهران دیدن کنند.



می‌کنیم نیست و قدری وزن دارد و لحن متمایز مختص قصه در جریان داستان ساخته شده است.

**[۴] ترجمه اثر را در مقایسه با ترجمه‌های جدیدتر چطور دیدید؟**

درباره ترجمه‌های امروزی باید بگویم که ترجمه‌ها خوب هستند اما یک سری موارد در آنها در نظر گرفته نمی‌شود. به این دلیل است که مثلاً آن مترجم عزیز به زبان فرانسه یا انگلیسی یا آلمانی تسلط دارد اما در فارسی دچار مشکل است. بسیاری موارد را دیده‌ام که دستور زبان در آنها رعایت نشده است، به‌همین دلیل وقتی تسلط مترجم به فارسی هم خوب است، آن وقت است که یک سری اصطلاحات و کلمه‌ها و ترکیب‌هایی که در آن زبان مرجع وجود دارد، در زبان فارسی خیلی روان و خوانا ترجمه می‌شود و خواننده از آن

لذت می‌برد. ولی وقتی کتاب در زبان اصلی‌ای که نوشته شده کمی وزن دارد و آهنگین است و ترجمه می‌شود حس می‌کنیم در زبان فارسی روان و خوانا نیست. هنر مترجم در آن است که سنگینی‌ای که کلام اصلی کتاب دارد را اینجا هم پیاده کند. کار بسیار سختی است که یک زبان یک دست برای آن پیاده شود و تمام دایره لغات همگن باشند و در کنار هم بیایند.

**[۵] آیا شما کتاب را عینا شبیه متن ترجمه می‌خوانید یا تغییراتی ایجاد می‌کنید؟**

درباره این کتاب ما دو بخش داشتیم. یکی بخش راوی که داستان را روایت می‌کرد و با همان لحنی که نوشته شده بود و با همان کلمات خوانده شد، لحن سنگین و رسمی‌تری هم داشت اما در بخشی که وارد دیالوگ‌های این کاراکترها می‌شدیم برای این‌ها که با لحن راوی متفاوت و کمی ملموس‌تر شود و شبیه آدم‌هایی باشد که در کوچه و خیابان دوروبرمان می‌بینیم، تصمیم گرفتیم آنها را قدری تغییر دهیم و این تغییر بیشتر در لحن بود اما یک جاهایی مجبور می‌شدیم که مترادف کلماتی را که نوشته شده به‌کار ببریم، تا به لحن محاوره‌ای این شخصیت کمک کند. کلا

من ترجیح می‌دهم آن چیزی که نوشته شده را بخوانم، چون کار من نیست که فکر کنم که چه به جای چه‌کلمه‌ای بگذارم؛ اما خب گاهی پیش آمده با کتابی مواجه شدم که هرکاری می‌کنم، کلماتی دارد که در دهان من نمی‌چرخد و به دلم نمی‌نشیند و به هر حال گاهی این‌کار را کرده‌ام که البته با اجازه صاحبان اثر و با تأیید ناشر انجام داده‌ام.

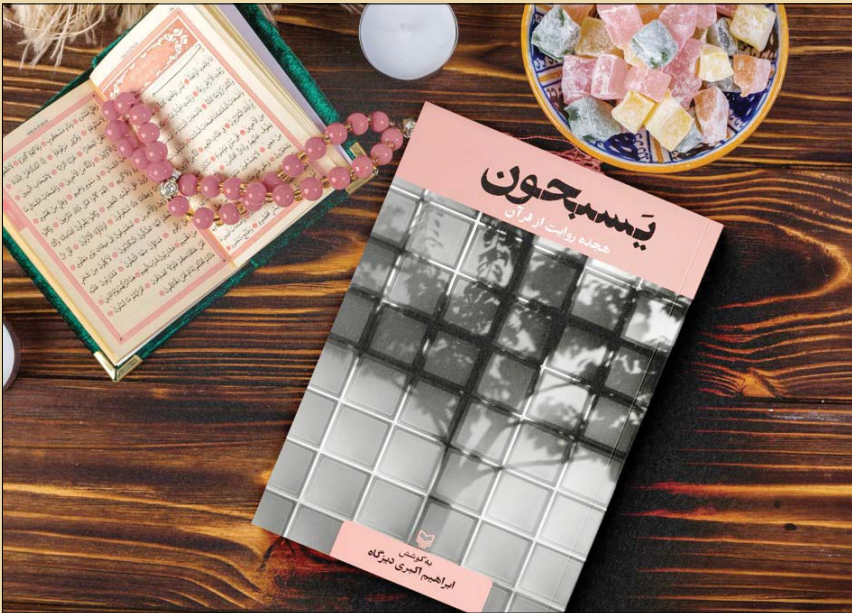
برای نمونه، کاری برای جایی انجام دادم که صدای کاراکترهای زن را هم پیاده کرده بودم اما خب آنها دوست نداشتند و ما هم دیگر ادامه ندادیم. یعنی این‌کارها شدنی است اما درباره جابه‌جایی کلمات، به فراخور شخصیت و سیر داستان، و نه سلیقه من باید تغییر را انجام داد. وقتی هم با یک ترجمه خوب مواجه می‌شوم ابدأ این کار رانمی‌کنم، چون ترجمه‌کار خودش را کرده و آن وقت من خودم را به دست ترجمه می‌سیارم.

**[۶] شما در کتاب هاگلبری‌فین نیز ایفای نقش می‌کنید. درباره نقش‌تان در این کتاب هم بگویید.**

من چند سال پیش هاگلبری‌فین را برای جای دیگری خوانده بودم، اما به‌طور خلاصه بود. در آنجاهم شخصیت‌ها و هم راوی را تک‌صدا می‌خواندم. ولی این بار رنگ دیگری دارد. راوی بخش‌های خود را به‌صورت جدا می‌خواند و ما کاراکترها را به‌جای خودشان می‌خوانیم. من دو کاراکتر را در این اثر دارم یکی دوکی است که همراه پادشاه و کلاهبردار است و یکی هم پدر هاگلبری‌فین. برای خودم هم همیشه جذاب بوده که چند شخصیت را بگویم. البته وقتی کار

فول گست می‌شود، سخت می‌شود، چون خُرد خرد هرکس باید بیاید و نقش خودش را بخواند. در عین حال، چون تنوع رنگی خوبی دارد برای مخاطب شنیدنش جذاب‌تر است. همین جمعی که کنار هم قرار می‌گیرند و لحن‌های مختلف گوینده‌ها باعث می‌شود کار یک رنگ دیگر بگیرد. درباره بعضی کارها هم با اجرای فول‌گست مخالفم. مثلاً شاهنامه را اصلا نباید گروهی خواند. این کار تک‌صداست یک نفر باید تمام

### قاب



### انتشار هجده روایت قرآنی از هجده نویسنده

«یسبحون؛ هجده روایت از قرآن» به کوشش ابراهیم اکبری‌دیگانه در انتشارات سوره‌مهر به چاپ رسید و راهی بازار نشر شد. «یسبحون» روایت هجده نویسنده از مواجهات و تاملات خود با قرآن است که در روایت‌های خود تعریف و توصیف کرده‌اند که از قرآن چه اثری پذیرفته‌اند. این کتاب به ارائه نگاهی نو به مضامین و آموزه‌های قرآن کریم از زاویه دید نویسندگان معاصر اختصاص یافته و تلاش دارد پیوند میان زندگی روزمره و مفاهیم قرآنی را به مخاطبان نشان دهد. «یسبحون؛ هجده روایت از قرآن» به همت دفتر ادبیات مرکز آفرینش‌های ادبی حوزه هنری با شمارگان ۱۲۵۰ نسخه در ۲۰۴ صفحه و با قیمت ۱۸۵ هزار تومان در بازار نشر موجود است.

## فرهنگ

سه‌شنبه ۴ دی ۱۴۰۳ ■ شماره ۶۹۴۰

#### نگاه

محمدجعفر محمدزاده ایزوهشگر تاریخ زبان و فرهنگ ایران

#### داستان ملی

### و خاطره جمعی ایرانیان

هر ملتی که فرهنگ و تاریخ کهن دارد، لزوماً اسطوره و حماسه هم دارد. ملت بی‌اسطوره، حماسه ندارد و ملتی که حماسه نداشته باشد، تاریخ روشن و قابل اعتنایی هم ندارد؛ حماسه و اسطوره فراتر از تاریخ است. آرمانهای ملی آنگاه که در ظرف زمان‌ومکان نمی‌گنجند، پای حماسه به میان می‌آید. یک ملت متمدن با اسطوره زندگی می‌کند؛ با آن حماسه می‌آفرینند و با حماسه تاریخ می‌سازند و با تجربه‌های تاریخی فرهنگ و تمدن خود را در هر دوره‌ای بازتولید می‌کنند. ملتی که عمر اسطوره‌هایش به درازی عمر «آفرینش جهان» از عالم و آدم تا دیگر موضوعات ریز و درشت است، می‌تواند تاریخ‌ساز و تحول‌آفرین باشد. برای نمونه، ایرانیان از دیرباز پایان فصل پاییز را شب زاده‌شدن «میترا» یا «مهر» یا همان «نور ایزدی» دانسته‌اند و جشن گرفته‌اند و برای آن داستان‌ها دارند، گویی نیاکانشان شاهد تولد «مهر» از شکم مادر شب بوده‌اند و نسل به‌نسل و سینه‌به‌سینه به ایشان رسانیده‌اند؛ برای «نخستین انسان» تعریف دارند و «کیومرث» را نخستین انسان، نخستین پیغامبر و نخستین شهریار می‌دانند و از جزئیات زندگی او داستان ساخته‌اند؛ این درحالی است که برپایه باورهای اسطوره‌ای، پس از مرگ کیومرث، تخمه او بر زمین می‌رود و چهل سال بعد از آن «مشی» و «مشبانه» برمی‌آیند و از وجود آنان جهان انسانی کمال می‌یابد و نابودی دیوان فراهم می‌شود. تصویرسازی و داستان‌سرایی از اسطوره، از گنجایش زمان و مکان خارج است و تنها از اندیشه‌های ملتی برمی‌آید که اندیشیده باشد و اندیشه‌هایش را به‌ظهور رسانده باشد. همچنین است که ایرانیان برای سیمرغ، اترانسان، هفتخان و دیگر اسطوره‌های‌شان، داستان‌ها دارند؛ داستانهایی که در جای‌جای جغرافیای پهناور ایران با توان فرهنگ ملی و بهره‌مندی از خرده‌فرهنگ‌های چندین زبان و چندین روایت بازگو شده‌اند؛ از لالایی و ترانه زندگی مادرانه برای نوزادان تا داستان مادر بزرگ‌ها برای کودکان؛ از کشت‌وکار و رزم‌ورزم تا سوره و سوره که همه در تاریخ کلی، سرزمین سینه‌به‌سینه و بر بیستر رنگین‌نگارها، الواح‌کلی، ظروف سفالی، غارنوشته‌ها، کتیبه‌ها، مفرغ‌ها و مجسمه‌ها در دפینه‌ها و دخمه‌ها و بر صخره‌ها ماندگار شده و اندکی از آنها در کاوش‌های باستان‌شناسی از هزاره‌های پیش به‌دست آمده است. ایرانیان برای همه باورهای خود داستان دارند؛ از آفرینش تا دوره سنگی و پارینه‌سنگی و کشاورزی و مفرغ و آهن تا شکوه سلسله‌های باستانی؛ داستان‌هایی که به زحمت و سختی برخی‌شان به کتابت دوره زبان پهلوی رسیده است. داستان‌هایی که باید به «خاطره جمعی ملت» تبدیل می‌شدند تا شکوه آنها به امروز وفردا های این سرزمین می‌رسید. «شاهنامه فردوسی» تنها نامه شاهان نیست؛ دربردارنده سه بخش «اساطیری» «پهلوانی» و «تاریخی» است؛ از «کیومرث» و «کی» نخستین تا «جمشید» و ظهور «ضحاک» دوره اساطیری، از برخاستن «فریدون» و برافراشتن «درفش کاویانی» تا مرگ «رستم» دوره پهلوانی و از برتخت‌نشستن «بهمن اسفندیار» که پاکرد گذر از دوره حماسه‌های پهلوانی به تاریخ، تا ورود اسلام به سرزمین ایران دوره تاریخی شاهنامه است. کار بزرگ فردوسی آن است که به بنیان و ریشه هیچ‌کدام از داستان‌های این بخش‌ها چیزی نیفزود و با امانت‌داری آنچه در منابع مختلف از جمله تک‌داستان‌هایی از منابع پهلوی و ایرانی، عربی، هندی یا در حافظه مردم زمانه‌اش بوده را یک‌جا در نظام فکری و زبانی خود ریخته و برای داستان‌های ملی ایرانیان «طرحی نو» درآنداخته است و شاهنامه‌را در معنای «کتاب بزرگ» سروده است. گرچه پیش از فردوسی «ابوعلی بلخی» شاهنامه‌ای فراهم آورده بود که جز نامی به نقل از «ابوریحان بیرونی» در آثار باقی‌بچه و در مقدمه قابوسنامه چیزی از آن نمانده است و «ابومنصور العمری» به نثر روان، بدین کار همت گمارد که فردوسی در دیباچه شاهنامه و بیرونی از آن نام برده‌اند و از آن هم جز مقدمه‌ای کوتاه، به‌دست‌مان رسیده است و «دقیقی توسی» نیز به‌نظم شاهنامه عزم نمود و عمر کوتاه و جوانمردی به‌اوم هلت نداد؛ ولی آنچه فردوسی به زبان حماسه با «داستان ملی ایرانیان» کرد، کار بزرگی است که با امانت‌داری و حفظ اصالت منبع داستان‌ها و تاریخ ملی، با صرف همه وجود و داشته‌های خود، از جان و مال، چون تیر آتش که در چله‌کمان نهاده، به‌کار بست و با «پند و اندرز» و «حکمت‌های بسیار درمیخت و آن را برای ایرانیان به خاطره جمعی و ملی تبدیل کرد. «زبان» انتخابی فردوسی در این عزم بزرگ برجسته و ارزشمند و بی‌مانند است؛ «و برای کار بزرگ خود» زبان حماسه «را برگزید، زیرا می‌دانست که ملت با حماسه هویت پیدا می‌کند و بی‌حماسه سردرگم و بی‌هویت است، و داستان ملی ما به زبان حماسه در خاطره‌ها مانده است تا ایرانیان هم «داستان ملی» داشته باشند و هم حس مشترک و «خاطره جمعی» از تاریخ و فرهنگ و تمدن خود را به یاد سپارند.